

## باقر کاشانی و مرثیه وی

نوشته نذیر احمد\*

ترجمه سید حسن عباس♦

باقر شاعر خوش فکر نیمه آخر سده دهم و ربع اول سده یازدهم بوده. او برادر کوچک مقصود خُرده فروش کاشی بود. در شعر از محتشم کاشی<sup>۱</sup> (م: ۹۹۶/هـ/۱۵۸۷ م) فیض‌ها برده و در خطاطی و خوشنویسی شاگرد میر معزالدین محمد کاشانی (م: ۹۹۵/هـ/۱۵۸۶ م) بود و در این فن تا حدی به کمال رسید که در روزگار خود یکتای روزگار شد. در آخرین ایام شاه طهماسب صفوی به سن شعور رسید و چندی زله زبای شاه عباس کبیر بود که ناگهان به اتهام ارتباط با یک فرقه ملحد<sup>۲</sup> یک سال در زندان گذراند و پس از رها شدن از زندان به سمت کتابدار کتابخانه فرهاد خان<sup>۳</sup> مدارالمهام شاه عباس گماشته شد. پس از یک سال به عزم زیارت مقامات مقدسه نجف اشرف و کربلائی معلی<sup>۱</sup> سر بیرون کشید و از زیارات مشرف گردید. حدوداً دو سال بعد بار دیگر به میهن خویش مراجعت کرد و چندی بعد عازم هند شد. در سال ۱۰۰۶/هـ/۱۵۹۷ م به بیجاپور رسید و در زمره متوسلین ابراهیم عادل شاه ثانی (۹۸۸-۱۰۳۵ هـ) درآمد و تا پایان

---

\* استاد ممتاز فارسی (بازنشسته) دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

♦ استادیار فارسی دانشگاه هندوی بنارس (واراناسی).

۱. عجب است که محتشم و مقصود خورده کاشی، دشمن سرسخت یکدیگر بودند و برادر کهنتر مقصود، شاگرد محتشم بود.

۲. این فرقه نقطویان بود که در سال ۱۰۰۱/هـ/۱۵۹۲ م. سید احمد کاشی نقطوی و پیروانش دستگیر و محبوس شدند و باقر هم جزو آنان بود. در سال ۱۰۰۲/هـ/۱۵۹۳ م. از حبس رها شد. {مترجم}

۳. فرهاد خان قرامانلو. ر.ک: عالم آرای عباسی، ص ۷۶-۵۷۴. {مترجم}

حیات از خوان احسان همان حاکم بهره‌ها برد. طبق گفته تذکره‌نویسان معتبر، در بیجاپور در ۱۰۳۴ هـ/ ۱۶۲۴ م داعی اجل را لَبَّیک گفت.<sup>۱</sup>

دیوان<sup>۲</sup> باقر کاشی در حیات وی تدوین شده بود. درباره دو نسخه خطی دیوان وی اطلاع داریم که در میان آن یک نسخه در موزه سالار جنگ در حیدرآباد و دیگری در انجمن آسیایی بنگال، کلکته موجود است. نسخه حیدرآباد در مطالعه بنده بوده. در آن ابیات از جمله اصناف شعر آمده است، اما از بعضی قراین معلوم می‌شود که نسخه حاضر حاوی تمام اشعار وی نیست.

باقر خُرده کاشی در غزل، قصیده، مثنوی، ترکیب بند، ساقی‌نامه و رباعی دست داشت ولی بیشترین بخش از دیوان وی یادگار سکونت وی در بیجاپور است. معلوم می‌شود که اشعاری که او در ایران سروده بود از دستبرد روزگار مصون نمانده و ضایع شده است. در دیوان حاضر وی دو ترجیع‌بند دیده می‌شود. یکی در مقابل ترجیع‌بند سعدی شیرازی و دیگر در پیروی ترجیع‌بند وحشی یزدی سروده است. مثنوی تنزیل‌الاشعار و ترکیب‌بند در مرثیه شهرت خاص کسب کرد. مؤخرالذکر از نظر تاریخی بسیار مهم است. در تذکره‌های متعدد ذکری از آن نیز آمده است اما ابیاتی از آن، بیش از دو بیت نقل نشده است لذا چاپ کردن آن یک ضرورت به‌نظر می‌آید.

این ترکیب‌بند در رثای سنجر کاشانی<sup>۳</sup> است که در تاریخ ادب فارسی بسیار شهرت دارد. سنجر، معاصر و همشهری باقر کاشی بود. پدر سنجر، میر حیدر معمایی، ادیب و ممدوح مشهور روزگار خود بود. از مرثیه حاضر ارتباط خانوادگی میان باقر و حیدر نیز

۱. صاحب صبح صادق تاریخ وفات وی را ۱۰۳۸ هـ/ ۱۶۳۸ م و محل درگذشت او را برهان‌پور نوشته است. ر.ک: کاروان هند، ۱۴۵/۱. {مترجم}

۲. کلیات باقر خُرده کاشانی شامل ۱۲ هزار بیت از اقسام سخن در سال ۱۰۲۵ هـ/ ۱۶۱۶ م به‌نظر ملا عبدالباقی نهاوندی رسیده است. (مآثر رحیمی ۷۹۲/۳-۷۹۷) نسخه دیگری از آن در دست مؤلف فرهنگ بهار عجم بوده و اشعار زیادی از وی در کتاب خود آورده است. نیز بنگرید به فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۲۴۶۳ ر.ک: کاروان هند ۱۴۳/۱، ۱۴۹.

۳. ساقی‌نامه باقر راه استاد معانی، در حاشیه تذکره میخانه (۶۱۴-۶۲۷) چاپ کرده است. {مترجم}  
۳. باقر، هنگام مرگ سنجر در بیجاپور بود. ر.ک: کاروان هند، ج ۱، ص ۵۸۳. {مترجم}

ظاهر و هویدا می‌شود که پرتوی از آن در دیوان باقر نیز دیده می‌شود و از بیانات دیگر هم تأیید می‌گردد.

### ترکیب‌بند در رثای سنجر کاشانی

ای دل بیا که سوز گذشت و عزا رسید  
از بس که ریخت زهر اجل در مذاق دهر  
مانند پرّ زاغ سراسر سیاه شد  
چشمی که همچو سرمه سیه داشت روز ما  
فریاد بلبلان چمن از برای چیست  
زین ماجرا به‌دهر قیامت شد آشکار  
نگذاشته است درد درستی به‌هیچ جا  
آب حیات هم ندهد فیض زندگی  
ما سنگ و آهنیم که از هم<sup>۲</sup> ز سختیم

خاصه ز سیدالشعرا سرور سخن

سنجر که بود پادشه<sup>۳</sup> کشور سخن

\*

دردا که گور مغرب آن آفتاب شد  
از بس گریستم ز غم نور دیده‌ام  
حرفی به‌رنگ و بوی تو گفتم به‌گلستان  
شد ناف آهوان ختن چشمهای من  
از بس که اشک من همه عالم فرو گذاشت  
اشک از جگر برآمد و در دیده‌ام بسوخت  
اختر شناس عمر تو هشتاد گفته بود  
رفتی و در غم تو سیه‌پوش گشت لفظ<sup>۴</sup>

وا حسرتا که خاک رخس را نقاب شد  
چشمم به‌روی گریه روان چون حباب شد  
در باغ گل ز حسرت رویت گلاب شد  
در دیده خون سوخته‌ام مُشکِ ناب شد  
بحر محیط در نظر من حباب شد  
افغان که آب بی‌گُل رویت گلاب شد  
چل سال روز گشت و چهل شب حساب شد  
و ز فرقت تو کشور معنی خراب شد

۱. اصل نسخه: کس.

۲. از هم، مشکوک.

۳. اصل نسخه: پادشاه.

۴. لفظ، مشکوک.

بیدارتر نبود کسی از تو در جهان ز افسانه‌ای که بود چو چشمت به خواب شد  
 رفتی به خواب مرگ و فلک بست خواب من  
 بردار سر ز خوابِ عدم آفتاب من

\*

رفتگی و در رخ تو ندیدیم انقلاب رفتی تو آن چنان که مگر رفته‌ای به خواب  
 جان دادی آن چنان که کریمان دهند زر نی همچو حاتمی لثیمان به اضطراب  
 از دست چپ گرفتی و دادی به دست راست داری دو تا گواه چرا می‌دهی حساب  
 بودی سبک نهاد چو مرهم به روی داغ کس از درت نرفته گران دل به هیچ باب  
 تخم وفا که کاشته بودی به سینه‌ها خون می‌کشد ز ریشه دلها به جای آب  
 دورم ز خدمت تو و شرمندهام ولی کردم حوالات به دعا‌های مستجاب  
 نور محمدی ز جبین تو می‌دمید سر از زمین حشر برآور چو آفتاب  
 در پیش دست ساقی کوثر که جدّ تست بنشین و یک دو جام بکش زان شراب ناب  
 وان گاه یاد بادیه‌گردان همدمان<sup>۱</sup> و ندر میانه باقر لب تشنه را بیاب

جامی بده به یادِ جگر گوشهٔ حسین

تا کربلای جان دهد از دست شور و شین

\*

ای جان‌شین شاه شهیدان کربلا دی زنده کرد مرگ تو دوران کربلا  
 ای نوش کرده زهر سیه کامی اجل بر سفرهٔ دکن شده مهمان کربلا  
 ظلمی که بر تو رفت عجب نیست گر کنند بر مردن تو گریه شهیدان کربلا  
 می‌خواست برفروزد از آن روی دل فروز شمعی که گشته بود شبستان کربلا  
 گرد<sup>۲</sup> دگر نشست به دامان روزگار خون<sup>۳</sup> دگر گرفت گریبان کربلا  
 خون می‌کشد ز دیده مزارت از آنکه هست خاک<sup>۴</sup> تو گریه خیز چو میدان کربلا  
 از عورتان بیوه و طفلان بی‌پدر شد خانه‌ات به صد سر و سامان کربلا

۱. همدمان، مشکوک.

۲. اصل نسخه: گردی.

۳. اصل نسخه: خونی.

۴. اصل نسخه: خاکی.

بر بسته‌ای اگرچه لب از گفت و گو ولی دیوانِ شعرِ تست رجزِ خوانِ کربلا  
 هستم امیدوار که نقاله بسپزند نخل<sup>۱</sup> ترا به مرقدِ سلطانِ کربلا  
 جدّ تو گفته است و برین هست صد شهید  
 هر کس که او غریب بمیرد بُود شهید

\*

امروز روزِ ماتمِ فرزندِ حیدر است امروز روزِ تعزیتِ شاه سنجر است  
 شوری فغان فتاد که مردم گمان برند کامروز پاسِ اوّلِ فردای محشر است  
 این سوز با عزای حسین علی نبود امروز ماتمِ دیگر و سوزِ دیگر است  
 آری زمانه داغ به بالای داغ سوخت داغی که تازه باشد و روشن فزون تر است  
 گو این زمان بیاد<sup>۲</sup> برین قصه خون‌گری<sup>۳</sup> آن خارجی که گفت محرّم مکرّر است  
 بعد از تو زندگی شده بر جان ما حرام عمر تو و فراق تو مرگِ مصوّر است  
 هنگام صبحدم شبی آمد به خواب من با صورتی که گویی خورشیدِ انور است  
 گفتم کجاست وعده ما و تو روز حشر گفتا کجا که سایه چترِ پیمبر است  
 آنجا گرم دُچار نگردي سراغ کن سرچشمه‌ای که نام خوشش حوض کوثر است  
 از آب و سایه همچو تویی را سزا بود

کردیم اگر طفیلی بزمّت روا بود

\*

ای سیدان خطّه کاشان فغان کنید با زجه‌ها ز کاه فشان کهکشانشان کنید  
 دروازه‌های شهر ببندید و آن زمان آئید و نوحه بر در سمسار خان کنید  
 گیسوی خویش را بگشایید و بعد از آن زان کاه و خاک بر سر خود گلفشان کنید

\*

پس چشم میر تذکره را بر کنید پاک این حرف را علاوه آن داستان کنید  
 آن کورکِ منافق ازین قصه دل خوش است جسمش بیفگنید و سرش بر سنان کنید  
 آن گاه کاسه سر پُر آرزوی او خالی کنید و آبخور کرکسان کنید

۱. اصل نسخه: نخلی.

۲. بیاد: بیاید.

۳. گری: بگری، گریه کنی.

جوش و خروش واخسنا و احسین کو؟      ماهِ محرم است همین و همان کنید  
 تا سر کنید گریه سراپا شوید چشم      تا بر کشید ناله همه تن دهان کنید  
 سرو قیایل آن گل باغ طبا طببا      پژمرده شد بهار به یادش خزان کنید  
 آن برگزیده گوهر از یادگان چه شد؟  
 شمع قبیله و شرف و دودمان چه شد؟

\*

سنجر ز سر نهاد تمنای سروری      بی پادشاه ماند جهان سخنوری  
 تاریخ او به تعمیمه گفتم به والدش      افکند «پادشاه سخن» چتر سنجری  
 از بس که روی نامه خراشید خامه ام      نی سطر، جوی خون بُود آر نیک بنگری  
 گر نه کلام تو بُد اندر لباس نظم      بودی گمان که داری وحی پیمبری  
 بی نظم آبدار تو شد بحر شعر خشک      خاک سیاه بر سر این شعر و شاعری  
 کس پای پیش پای تو نهاد در سخن      هم در غزل سرایی و هم در ثناگری  
 گرد سر طبیعت شوخ تو گشته اند      هر دم روان سعدی و ارواح انوری  
 با دوستان دشمن و با دشمنان دوست      بودت محبت پدری مهر مادری  
 پای کسی ندیده از من به هیچ باب      روزی که داده ام به تو دست برادری

در زیر خاک ما و تو چون نم به نم رسیم

هر چند پیش رفته ای آخر به هم رسیم

\*

داد از جفای چرخ جفا پیشه داد، داد      کز گردشش نشد دل یک آفریده شاد  
 بگذار سبز ناشده از مزرع امید      مانند کاه خرمن عمری دهد به باد  
 گویند هر قدر که بمیرد بزایدی      یک غم نمرده بود که صد غم ازو نزاد  
 ما را به هر زمین که کند خاک حاکمست      چون خس فتاده ایم به دامان گردباد  
 انصاف ای زمانه مگر کشتنی کم است      دایم به اهل فضل چرا می کنی عناد  
 باشد حیات بلبل مانند گل دو روز      عمر دراز از جهت کرکس است و خاد  
 کردی قباحتی که تلافی پذیر نیست      کان هیچ چشم و گوش مبیناد و مشنواد

۱. ماده تاریخ وفات سنجر کاشانی است که از آن ۱۰۲۳ هجری به دست می آید و تاریخ درگذشت او همین است. {مترجم}

بر جان شاه سنجر مسکین اجل به‌ظلم زخمی چنان رساند که دستش بریده باد  
 سنجر ازین قضیه سیه کرد چتر خویش گویی به‌او خدای جهان علم غیب داد  
 از نام نامی تو شد این اسم ارجمند  
 همنامی تو کرد چنین نام او بلند

\*

سنجر اگر نماند دم روح پرورش بادا بقای عمر عزیز برادرش  
 آن گوشوار عرش که نامش ز آسمان معصوم شد که چارده معصوم یاورش  
 زان نور آفتاب به‌روی زمین فتد تا او به‌این وسیله نهد پای بر سرش  
 ای کاش زنده گشتی و مداح او شدی شاید برادرش گندی مدح در خویش  
 معنی او و لفظ متینش گمان بری جوشید آب خضر ز سد سکندرش  
 پُرگشته آن چنان که نباشد بسی عجب از طرف حرف ریزد اگر معنی ترش  
 گر مرده زنده می‌نکند خاک زر کند ای من نصیری نظر کیمیاگرش  
 از طیبین سخن کن و از ظاهرش مگو بشنو چه طیب آمده ذات مطهرش  
 آل طباطباست که نسابه جهات بی‌شبهه برگزید ز اولاد حیدرش

یا رب همیشه در همه جا ارجمند باد

پیوسته اسب دولت او سربلند باد